

اعجاز در ترادف الفاظ قرآن کریم

یحیی معروف

دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده:

لغت شناسان ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای مراد (مصدق) می‌دانند. پیشینیان بسیاری از واژگان قرآن را با واژگان دیگری معنا می‌کردند. این امر می‌تواند بر وجود ترادف در نظر آنان دلالت کند. این تلقی در میان معتقدان به وجود ترادف از گذشته تاکنون وجود داشته است. اما از حدود قرن سوم در میان برخی از علمای لغت تلقی دیگری مبنی بر اینکه هر واژه‌ای برای معنایی خاص متفاوت از معنای واژه دیگر وضع شده است و از این رو هیچ دو واژه‌ای هم معنا و مترادف نیستند. آنان دو واژه را در صورتی مترادف می‌دانستند که هیچ تفاوت معنایی میان آنها نباشد. به نظر این گروه معادل‌هایی را که لغویان و مفسران برای واژه‌ها بیان کرده‌اند از باب تقریب معناست. به نظر آنان هر اسمی وجه تسمیه‌ای دارد که از دیگری متفاوت است و ما وجه تسمیه برخی اسمها را می‌دانیم و برخی دیگر را نمی‌دانیم. این مقاله بر آن است تا به سؤالی زیر پاسخ دهد:

1- آیا در قرآن الفاظ مترادف وجود دارد؟ 2- جنبه‌های اعجازی ترادف در قرآن چگونه است؟ 3- واژگان مترادف چه تفاوت‌هایی از نظر معنایی با یکدیگر دارند؟

واژه های کلیدی: قرآن کریم - اعجاز ، ترادف الفاظ

مقدمه

ترادف در لغت به معنای آمدن چیزی پس از چیز دیگر است (ابن منظور، 190/5)؛ در اصطلاح اتفاق نظری در ترادف وجود ندارد. آنان که به وجود ترادف در زبان عربی و قرآن باور دارند، ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای مراد (مصدق) دانسته‌اند و آنان که منکر آن هستند، ترادف را اتحاد دو یا چند واژه در معنا به طور مطلق اعم از معنای مراد و غیر آن تلقی کرده‌اند. جرجانی با پذیرش این دو دیدگاه در تعریف ترادف گفته است: «ترادف بر دو معنا اطلاق می‌شود: اول اتحاد در مصداق و دوم اتحاد در مفهوم» (ر.ک: جرجانی، التعریفات، ص 31).

عموما هر واژه معادل با یک معناست، اما گاهی چند لفظ یک مضمون دارند و معنای مشخصی از آنها اراده شده است. این گونه الفاظ در زبانهای گوناگون وجود دارد، ولی در زبان عربی شاید بیشتر باشد، گستردگی زبان عربی باعث شده تا گاه چند لفظ را برای یک معنی وضع کنند، که این حالت را ترادف می‌نامند.

پیشینه بحث

از دیرباز لغت شناسان بزرگ به این امر اهتمام ورزیده و کتابها و مقالات زیادی در این باره نگاشته‌اند که تعداد آنها بسیار فراوان است. در این مجال می‌توان به « مفردات الفاظ قران » اثر راغب اصفهانی، «التحقیق فی کلمات القران الکریم » اثر حسن مصطفوی

از محققان معاصر اشاره کرد. از مفسران نیز می توان به مرحوم طبرسی مولف تفسیر مجمع البیان و زمخشری مولف تفسیر کشاف اشاره نمود.

اهداف این پژوهش

1- تبیین بیشتر اعجاز واژگانی قرآن کریم. 2- شناخت کاربرد هر یک از واژه‌های به ظاهر مترادف قرآن و موارد کاربرد هر یک. 3- آشنایی هر چه بیشتر فارسی زبانان با اعجاز واژگانی قرآن کریم از راه شناخت فرق میان واژه‌های مشابه آن. انکار ترادف

بسیاری از شخصیت‌های عرب ترادف را انکار کرده‌اند. ابن فارس، ابو هلال عسکری از طرفداران این نظریه هستند که معتقدند: (سیوطی، المزهر 399/1) « هر دو لفظی که یک معنی را بیان می کنند، درحقیقت. در هر کدام از آنها معنایی نهفته است که در دیگری نیست، گاهی به این اختلاف پی برده‌ایم و آن را بیان نموده‌ایم، اما گاهی بر ما پوشیده مانده، اما بر عربها مجهول و پنهان مانده است.»

دلایلی که این گروه بدان استناد کرده‌اند، عبارت است از:

1- شارع «خداوند» متعال، حکیم است. کار بیهوده ای انجام نمی‌دهد. اگر گفته شود کلمات مترادفند، چنین به نظر می‌رسد، که خداوند الفاضلی را با معنایی واحد، بارها تکرار کرده باشد، و این نیز از خداوند متعال به دور است. (سیوطی، المزهر 400/1)

2- دلیل دیگری که ابو هلال عسکری بیان می‌کند این است: (همچنان که دو کلمه در ساختار و حرکات با هم فرق دارند، در معنی نیز باید با هم مختلف باشند) وی در ادامه می‌گوید: « تمام معطوف‌های زبان عربی و قرآن با هم فرق می‌کنند؛ مگر اینکه مانند آیه زیر، برای تعظیم و بزرگداشت باشد.»

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَجِبْرِيْلَ وَمِيكَالَ» بقره 98

چون وقتی گفته شود (جاء زيد و ابو عبد الله). و «ابو عبد الله» همان زيد باشد چنین جمله ای اصلاً صحیح نیست.

نورالدین جزائری صاحب فروق اللغه معتقد است: که چون اکثر علمای لغت، فرق بین لغات را از همدیگر اهمال کرده اند و بین عام و خاص آن جدایی نینداخته‌اند، چنین ظن و گمانی برده شده که آن لغات باهم مترادف و هم معنی هستند، درحالی که استعمال آنها کاملاً "باهم تفاوت دارند. (ر.ک: الجزائری، فروق اللغه/ ص 14)

اثبات ترادف:

کسانی که وجود ترادف را در زبان عربی جایز دانسته‌اند، معتقدند وجود هم معنایی کلمات، عبث و بیهوده نیست، بلکه برای مقاصد و اهدافی به کار رفته‌اند. از طرفداران و مدافعان این نظریه، اصمعی، فیروزآبادی (صاحب قاموس المحيط)، ابن خالویه، سیوطی و غیره... هستند.

سیوطی بیان می‌کند، که علمای علم اصول، علت وقوع ترادف را در دو چیز دانسته‌اند.

1- هر قبیله ای برای هر معنایی، اسمی وضع کرده است، بعد از گذشت زمان، آن اسم ها مشهور گشته، ولی واضعان ولغت سازان اولیه، ازدید مردم پنهان مانده اند و چنین گمان برده شده که این الفاظ باهم فرق دارند درحالی که همه آنها به یک معنی هستند. (سیوطی، المزهر . ص 405)

2- یا اینکه قبیله‌ای، نام‌هایی را برای معنایی قرار داده باشند و وضع ترادف از یک قبیله یا یک نفر صورت پذیرفته باشد، که این نوع نیز به ندرت واقع شده است.

سیوطی در ادامه این سخنان به فوائد کلمات مترادف می‌پردازد:

- 1- افزایش صورتهای بیان و گفتار: که منجر به آشکار شدن آنچه در درون کلمه است، می شود. می تواند از الفاظ دیگری که هم معنی هستند، استفاده نماید.
 - 2- گسترش و توسعه بلاغت و فصاحت کلام: چون گاهی به کاربردن الفاظی در کنار یکدیگر، موجب سجع، قافیه و صورتهای زیبای بدیع می شود.
 - 3- برخی از لغات مترادف، یکدیگر را توضیح می دهند.
- گاهی تعبیر یکی از الفاظ، از دیگری روشن تر و واضح تر است، این امر، خود توضیح و شرح کلمه دیگر قرار می گیرد. (همان ص 406) اما ابن فارس این سخن را نقد کرده و می گوید: " (همان، ص 405) اینکه گفته شده، اگر دو لفظ تا حدودی با هم از لحاظ معنایی با هم مختلف باشند نمی توان از آن لفظ به دیگری تعبیر نمود، جواب این است: در واقع این تعبیر دادن از باب مشاکله است، و گفته ی ما نیز این است که در هر کدام از اینها معنای زیادتری وجود دارد که در دیگری نیست، نه اینکه کاملاً باهم فرق داشته باشند."

نظریه میانه

در واقع قاعده‌ای که راغب اصفهانی در این زمینه بیان نموده، قاعده ای درست و صحیح است که می گوید: (صبحی صالح، فقه اللغة، ص 299) " کسانی که مترادف را انکار نموده اند، باید گفتارشان بر آن حمل شود که آن لغات در زبان قبیله‌ای باشند، اما اگر کلمات مترادف مربوط به دو قبیله باشند، دیگر هیچ عاقلی مترادف را انکار نمی کند."

ترادف در قرآن

اصولاً الفاظی که در قرآن مترادف به نظر می‌رسند هر یک خصوصیتی متمایز از یکدیگر دارند که مترادف را از آنها سلب می‌کند. بنابراین انتخاب واژه‌های عربی در قرآن با ویژگی اعجاز توأم است، به عبارت دیگر به جای لغتی که در قرآن کریم، مترادف با لغت دیگر به نظر می‌رسد، محال است لغت دیگری را به کار برد. به عنوان مثال در سوره قارعه آیه 5 آمده است: وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ: روزی که کوهها همچون پشم زده شده شوند.

در این آیه بر حسب ظاهر به نظر میرسد واژه «عهن» معادل «صوف: پشم» است. در حالی «عهن: پشم رنگی» هرگز قابل جایگزینی با «صوف: پشم سفید» نیست. زیرا کوهها به رنگها مختلفی خلق شده‌اند بنابراین هنگامی که کوهها متلاشی شده و ذرات آنها در یکدیگر مخلوط شود، ترکیبی جدید با ذراتی رنگارنگ را پدید می‌آورد. بنابراین بهترین تعبیر، واژه «عهن: پشم رنگی» است نه «صوف: پشم سفید» چون کوهها یکرنگ و سفید نیستند تا ذرات آنها یکرنگ باشد. بنابراین از آن جا که خداوند متعال بر همه لغات احاطه کامل دارد بهترین آنها را در جای مناسب آورده است که این کار از توانایی بشر خارج است. از این رو برخی از منکران مترادف یکی از ادله عدم وجود مترادف را در قرآن عدم امکان جایگزینی واژه‌ای به جای واژگان قرآن دانسته و آن را ناشی از اعجاز قرآن تلقی کرده و گفته‌اند: قرآن چنان اعجاز‌آمیز است که اگر واژه‌ای از آن برداشته شود، واژه دیگری بهتر از آن یافت نمی‌شود که به جای آن گذاشته شود (سیوطی، الإتقان، ج 2، ص 25 و 7).

اکنون به نمونه های دیگری در این زمینه توجه کنید:

حلف و قسم

حلف: عبارت است از سوگندی که همراه، الزام و تعهد باشد. البته به عهد و پیمانی که بین دو طرف بسته شود که بر آن مواظبت نمایند و آن را حفظ کنند، نیز حلف گفته می‌شود اما قسم فقط بر سوگند اطلاق می‌شود، بدون اینکه با الزام توأم باشد. (بنگرید: مصطفوی / 264 / 9)

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ. توبه / 56
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ. توبه / 62
أَهْوَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ. اعراب / 49
لَأَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ. قیامه / 1
مطر و غیث

مطر: علاوه بر معنای عام باران، بر بارانی اطلاق شده که عذاب و انتقام را در برداشته باشد و در موقع خود نیارد، مانند فرموده خداوند: وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ اعراف 84. وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ مَنْصُودٍ. (هود / 82) اما غیث به بارانی گفته می‌شود که خیر و رحمت را در پی داشته باشد و به موقع بیارد و جنبه فریادرسی داشته باشد: هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ. (شوری 28) در واقع کلمه غیث، باهمان ریشه اصلی‌اش که غوث باشد و به معنی فریادرسی است متناسب و هماهنگ با بارانی است که به موقع می‌بارد و به فریاد مردم می‌رسد. (تفسیر مجمع البیان / طبرسی تفسیر آیه 28 شوری)

خوف و خشیه

خوف از خدا: به معنای آزردن شدن نفس انسان، از مجازات احتمالی به سبب ترک طاعات یا انجام منہیات است. (جزائری، فروق اللغات، ص 118) اما خشیه: حالتی است که انسان عظمت و بزرگی خداوند را درک می‌کند و لذت قرب و نزدیکی او را می‌چشد و از این می‌ترسد که مبدا خداوند، رحمت خود را از او دریغ دارد. بنابراین خشیت را علما و اندیشمندان درک می‌کنند « أَنْمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » و آیه: 21 سوره رعد نیز در ضمن توصیف مومنان این تفاوت را تأیید می‌نماید: می‌فرماید: يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. راغب اصفهانی در مفردات می‌نویسد: خشیت: (مفردات ص 283) ترسی است همراه با تعظیم که از روی علم و آگاهی به وجود آمده باشد. بدین منظور خاص مومنان گشته، مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ. (ق / 33). انما يخشى الله من عباده العلماء (فاطر / 28) لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ: فرزندانان را از ترس گرسنگی نکشید.

رؤیا و حلم

رؤیا، در قرآن به خوابی گفته می‌شود که با واقعیت و حقیقت همراه باشد. مانند رؤیای حضرت ابراهیم (ع) که فرمود: إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، که پس از خواب، فوراً خود را آماده ی تحقق رؤیایش نمود. و یا رویای یوسف (ع) و رویای پیامبر (ص): لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا. (فتح / 27) بنابراین همه این خوابها، واقعیت داشته و به وقوع پیوسته و پیامبر (ص) مطابق خوابی که دیده بود، به مکه وارد شد. و یا خواب عزیز مصر که گفت: إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عَجَافٌ. (یوسف / 43) می‌بینیم که اطرافیان او درباره ی چیزهایی که در خواب دیده بود، گفتند: اضغاث أحلام است و ما به تأویل أحلام آگاه نیستیم؛ چون أحلام ناشی از دغدغه خاطر و آشفتگی است که واقعیت ندارند، اما خواب او چون واضح و روشن بود و محقق شد. خداوند از آن به رؤیا تعبیر می‌دهد. (تفسیر مجمع البیان / طبرسی تفسیر آیه 28 شوری) درلسان العرب ج 2 ص 145 آمده که رویا غالباً " برای دیدن چیز خیر و زیبا است امام حلم : دیدن چیز قبیح است.

شک و ریب

شک: آمیختگی و تداخل دو چیز است، به نسبت شخص که هیچ کدام برایش واضح و نمایان نباشد و تردیدش به نسبت آن دو چیز به گونه مساوی باشد (جزائری، ص 115) مثلاً: شککتُهُ بِالرَّمْحِ: یعنی نیزه رادر جسم او فرود بردم. و یا (بنگرید: معلقه عنتره العبسی)

شککتُ بِالرَّمْحِ الْأَصَمِّ ثِيَابَهُ لَيْسَ الْكَرِيمُ عَلَى الْقَنَا بِمُحَرَّمٍ

سپس بانیزه ی جان ستان، لباس و بدنش را شکافتم، شخص کریم نیز از دست نیزه رهایی ندارد.

اما ریب: به معنی شک و تردید ی است که طرف مقابل را متهم سازد و با پریشانی نفس نیز همراه باشد. مثلاً وقتی که کاری شک و ترس را بر انسان پدید آورد، گفته می‌شود: رابنی هذا الامرُ. (جزائری، ص 136)

مشركان علاوه برآنکه درقرآن، شک داشتند، پیامبر (ص) را نیز متهم می‌کردند که خود آن را جعل کرده و یا قوم دیگری او را براین کار یاری داده‌اند:

(ذَلِكِ الْكِتَابُ لِارِبِّ فِيهِ): بقره 2/ (ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا) بقره 23/

اما آیه: (ان كنتم في شك من ديني): ممكن است خطاب به اهل كتاب ياكساني باشد، که پیامبر را به راستگویی شناخته بودند و او را به شاعر و کاهن متهم نمی‌کردند.

امرأة و زوج

قرآن کریم، زمانی لفظ زوجیت را برای زن و مرد ذکر می‌کند که آن دو با هم مهربان، و از یکدیگر راضی باشند. همچنان که خداوند در آیه 21 روم، هدف از ازدواج را بیان می‌نماید: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...)

برای بهشتیان نیز لفظ زوجیت ذکر گردیده است. (هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ضَلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ) (یس 56) اما وقتی که مودت و مهربانی خانواده، به سبب خیانت، یا اختلاف در عقیده از بین رود، لفظ امرأه را برای زن، ذکر کرده است.

(امرأة نوح وامرأة لوطٍ كانتا تحت عبدين من عبادنا فخانتاهما...)

در مورد زن فرعون نیز، که زن نیکوکاری بود، به دلیل ایمان او و کفر فرعون، باز هم خداوند لفظ امرأه را برای او ذکر کرده است:

(صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ) تحریم 11/

ازدیگر حکمت‌های زوجیت در بین موجودات زنده تولید مثل است.

(وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). زاریات 49/

در مواردی که زن عقیم و نازا باشد و حکمت زوجیت کما هو حقّه محقق نگردد، باز هم در قرآن کلمه (امرأة) به کار رفته است. همچون آیاتی که درباره زن ابراهیم و زن عمران است:

آیه 29 سوره الذریات «فاقبلت امراته فی صرّة فصکت و جهها و قالت عجوز عقیم.» یعنی: در آن حال، زن ابراهیم (ساره) با فریاد شادی روی به آنها آورد و (از شوق) سیلی به صورت زد و گفت: من زنی پیر و نازا هستم.

و نیز آیه 35 سوره آل عمران «اذ قالت امرأه عمران رب آتی نذرت لک ما فی بطنی...» یعنی: یاد کن، آن‌گاه که زن عمران گفت: پروردگارا من عهد کردم فرزندی که در رحم دارم...

و نیز آیه 5 سوره مریم که زکریا در باب زن نازای خود، سخن می‌گوید: «...و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیّاً.»

اما وقتی که خداوند دعای او را مستجاب می‌کند. می‌بینیم که لفظ زوجیت را ذکر کرده است: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ) انبیاء 90 /

بر این اساس مشخص شد که چرا قرآن می‌گوید «زوج آدم» و نمی‌گوید: «امراه آدم» و چرا می‌گوید «امراه العزیز» و «امراه فرعون» و «امراه نوح» و نمی‌گوید: «زوج العزیز» و «زوج فرعون» و «زوج نوح»: (بنگرید: علوی مقدم، محمد: بلاغت قرآن کریم، مجله مشکوه شماره 2- بهار 1362)

زیرا همان طور که اشاره شد آنجا که سخن از مودت و رحمت و آرامش است و زوجیت، الفت و وداد و محبت ایجاد کرده، قرآن «زوج» به کار برده است، همچون آیات: 1/ النساء و 40/ هود و 11/ شوری و 36/ یس و 49/ الذریات و 45/ لنجم و 8/ النبا. ولی آن جا که سخن از محبت و مودت نیست و پیوند زناشویی و... وجود ندارد امراه را به کار برده است. همچون:

آیه 30 سوره یوسف «و قال نسوة فی المدینة امراه العزیز تراود فتاها عن نفسه..» یعنی: زنان مصر، آگاه شدند و زبان به ملامت زلیخا گشودند که زن عزیز مصر، قصد مراوده با غلام خویش داشته

و یا آیه 51 سوره یوسف: «...قالت امراه العزیز الآن حصحص الحق...» یعنی: زلیخا- زن عزیز مصر- اظهار داشت که الآن، حقیقت آشکار شد...

و نیز در آیه 60 سوره الحجر «الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین» یعنی: جز زن لوط که آن هم، چنین مقرر داشتیم که با زشتکاران هلاک شود.

و نیز آیه 57 سوره النهم «فانجیناه و اهله الا امرأته قدرنا من الغابرین» یعنی: ما هم لوط را با اهل بیتش، جز زن کافر او که مقدر بود، میان اهل عذاب، باقی ماند، همه را نجات دادیم.

و نیز آیه 33 سوره عنکبوت «...و لا تحزن انا منجوك و اهلك الا امراتک کانت من الغابرین.» یعنی: غمیگن مباش که ما ترا با اهل بیتت غیر آن زن کافر که در میان اهل هلاکت و ماند، همه را نجات دادیم.

بزغ و طلع

بزغ و طلع هر دو، به معنای ظهور و آشکار شدن است. (فروق / عسکری ص 254)
اما بزوغ به اول طلوع خورشید گفته می‌شود: (" فلما رأى الشمس بازغاً) حضرت ابراهیم (ع) منتظر طلوع خورشید از افق بوده است. اما در همان آیه برای ستاره، بزغ را استعمال ننموده، چون آن، به محض برآمدن تاریکی، پدیدار می‌گردد. اما وقتی که خورشید از مکان طلوع، بلند شود، لفظ (طلع) برای آن استعمال می‌گردد.

شح و بخل

شح: به معنی بخل توأم باحرص است، که در منع کردن از بخل شدیدتر است. بعضی گفته اند: بخل در کارهای جزئی است، اما شح عام است. عده ای دیگر گفته اند: بخل در رابطه با مال و ثروت است، اما شح در غیر مال نیز صورت می‌گیرد. (راغب، ص 446، مقایسه اللغة 178/3، 207/1 عسکری ص 144، لسان 402/3)

ابن فارس می‌گوید: تُشاح الرجلان علی الامر: وقتی که هر کدام از آنها بخواهند در کاری پیروز شوند و آن را از دیگری منع کند، و نیز به انسان غیور، شحش گفته اند. (مصطفوی، التحقیق فی ... 20/6)

در حقیقت شح: (همان) حالات نفسانی است که در درون انسان ریشه بدواند، (گرانی غریزه، بر قلب انسان تسلط یابد، او را از گفتار و کردار خیر منع می‌کند:

(وَمَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ): یعنی کسی که خود را از بخل پنهان شده درونی، برهاند رستگاری شود.

(وَأَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشَّحَّ): یعنی نفس باشح آمیخته شده و مشکل است که کارنیک از او سربزند.

برخی عارفان نیز گفته اند: شح در نفس انسان چیزی مذموم نیست، چون آن نیز، مانند شهوت، در وجود انسان به ودیعت نهاده شده است. تنها زمانی ناپسند است که بر معنویات انسان غالب گردد و از آن پیروی شود.

باتوجه به آیاتی که درباره بخل نازل شده، همه به جنبه های مادی، اشاره دارد: (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ): یعنی آنچه را بخشیده‌اند در روز قیامت به گردنشان افکنده می‌شود. اما شح علاوه بر جنبه مادی، جنبه معنوی و معروف را نیز شامل می‌شود. قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (18) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (احزاب / 19)

(أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ): (شما را با اموالشان در راه خدا و مخصوصاً "حفر خندق باری نمی‌دهند) (شوکانی، تفسیرفتح القدیر 419/3)

(أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ): (یعنی منافقان بر غنائمی که مسلمانان به دست آورده‌اند، حریصند و هر چه به دستشان برسد تصاحب می‌کنند.) (تفسیرالمراغی 144 / 7)

هدی و ارشاد

(هدی: به کسی که برای راهنمایی مردم پیشتاز باشد، گفته می‌شود. و اصل دیگری نیز دارد که به معنی فرستادن کسی همراه با هدیه است. ضمناً به عصا نیز (هدیه) گفته‌اند؛ چون در وقت راه رفتن بر صاحبش مقدم است. به گردن اسب نیز هدیه گفته‌اند ف چون بر سایر اعضای بدنش مقدم است. رشد: به استقامت و پایداری بر راه گفته می‌شود. البته به سنگ سخت نیز الرّشاد گفته اند. و راشد بر کسی اطلاق می‌گردد که راه مستقیم را پیدا کرده و برآن پایداری می‌نماید.) (العین / فراهیدی 1876/3، 678) در واقع کلمه رشد، به معنای رسیدن به واقع امر است. بنابراین رشد اعم از هدایت است. چون هدایت راهی است که آدمی را به هدف می‌رساند. اما رشد به معنی رسیدن به شاهره است که یکی از مصادیق رشد است).

باتوجه به معنای لغوی این دو کلمه درمی‌یابیم که رشد جنبه عملی دارد و به پایداری و استقامت برآن گفته می‌شود. در قرآن نیز خداوند برای پیامبران از لفظ هادی استفاده می‌نماید که جنبه گفتار و کردار را نیز شامل می‌شود: «لكل قوم هاد» (رعد / 7) اما هدایت، عام است و جنبه های مختلف مادی، معنوی، خیر و شر را در برمی‌گیرد مادی: (وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (و علاماتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ): یعنی خداوند نشانه هایی را برای شما قرار داده تا در سفر و معیشت دچار سرگردانی نشوید. هدایت معنوی: وَجَعَلْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا. هدایت به خیر: وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (بقره / 213) هدایت به شر: كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلَّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ.

این آیه استهزا و تمسخر به مشرکان را نیز می‌رساند. اهل بیان از آن به استعاره عنادیه یاد می‌کنند. (جواهرالبلاغه ص 319)

عفو، غفران، صفح

عفو: دارای دواصل معنایی است یکی ترک چیزی، دیگری طلب آن، و دارای فروع زیادی است که همگی به این دواصل برمی‌گردد. همچنین به معنای محو شدن و زیاد شدن نیز استعمال شده است. (مقایس اللغة 56/4) اگر چیزی بر اثر گذشت ایام ترک شود، کهنگی و آثار محو بر آن ظاهر می‌گردد. عَفَّتِ الدِّيَارُ مَحَلَّهَا فَمَقَامُهَا بِمَنْى تَأَبَّدَ غَوْلُهَا فَرَجَامُهَا

از بین رفتن آثار دیار محبوب، بدین خاطر است، که مدتی خالی و بی‌سکنه و متروک مانده است. یا اگر چیزی برای مدتی ترک گردد. زیاد و طولانی می‌شود.

اما معنای دومی که به معنی طلب کردن بخشش است باز به همان معنای اصلی برمی گردد چون عفو چیزی است که از روی رضایت به طرف بخشیده می شود و در مقابل آن چیزی گرفته نمی شود.

صفح: (راغب، مفردات ص 468) گذشت و آمرزشی که همراه باترک ملامت و نکوهش باشد که از عفو بلیغ تراست به همین جهت، خداوند، هر دو را در یک جمله با هم ذکر کرده و می فرماید:

(فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيََ اللَّهُ بِأَمْرٍ). چون گاهی انسان عفو می کند.

اما صفح به معنای عدم مؤاخذة ی فرد مجرم و رویارویی نیکو و بدون سرزنش با اوست. به همین خاطر این کلمه در ارتباط با خداوند استعمال نمی گردد: (فاصفح عنهم و قل سلام) (زخرف / 89)

الغفر: پوشاندن آنچه که فرد را از پلیدی محفوظ می دارد. (همان، ص 609) مثلاً: اغفر ثوبَكَ فِي الْوَعَاءِ: (راغب، مفردات به نقل از المجلد 3 / 863) جامه ات را در ظرف رنگ بینداز و آن را رنگ کن تا دیرتر چرک را نشان دهد.

اما غفران از جانب خدا، یعنی بنده اش را از اینکه عذابی به او برساند، محفوظ می دارد.

ابوهلال در کتاب خود می نویسد: (عسکری، فروق اللغه / ص 195) (غفران به معنای عدم مؤاخذة ی فرد گناهکار است، که این موجب پاداش او می شود، بنابراین غفران تنها شامل فرد مؤمنی می شود که مستحق ثواب باشد همچنان که این صیغه تنها برای خدا استعمال می شود،

(غفرالله لک) به ندرت (غفر زید لک) استعمال شده است. اما عفو: بر سرزنش نکردن دلالت دارد که دیگر اقتضای ثواب را ندارد. بدین خاطر (عُفِيَ زید عنه) گفته می شود. بنابراین آنچه که بیان گردید آیه زیر به این صورت معنی می شود:

وَأَنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (تغابن 14)

از گناهایی که فرزندان و همسرانتان مرتکب شده اند، چشم پوشی و گذشت کنید. (علاوه براین) سرزنش و نکوهش آن را نیز ترک کنید و خطای آنها را ببوشانید و افشا نکنید تا اینکه توبه کنند.

نتیجه بحث

کلمات قرآنی طوری انتخاب شده و در کنار یکدیگر با نظم خاصی آمده که هیچ گونه، ضعفی در این تألیف مشاهده نمی شود و در ترتیب کلمات، دقت خاصی وجود دارد و کلمات برگزیده شده و بکار رفته، در آیات قرآنی، طوری است که کلمه مترادف آن نمی تواند جایگزین آن کلمه بشود و به جز، کلمه مستعمل در آیه، کلمه دیگر مناسب آن نیست. چه بسا کلماتی که بظاهر مترادف هستند و در بدو امر، دو کلمه در نظر افراد مبتدی ظاهراً به یک معنی هستند و کتب لغت هم، آن دو کلمه را به یک معنی ترجمه کرده ولی قرآن با دقت خاص، کاربرد کلمات را دقیقاً تعیین کرده و هر کلمه را در مورد خاص خود بکار برده است.

قرآن کریم که معجزه ی خداوند است، باید از هر کتاب دیگری رساتر باشد، تا این صفت در آن تحقق یابد با توجه به جنبه ربّانی بودن واژه های آن، ممکن نیست که الفاظ بدون دلیل منطقی در کلام خداوند سبحان ذکر شده باشد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن فارس بن زکریا ابوالحسین: احمد(1404ق) معجم مقاییس اللغة، ، تحقیق: عبد السلام محمد ها رون. قم، مطبعه: مکتب الأعلام الاسلامی.
- ابن منظور(1418ق):. لسان العرب، ط: 1 بیروت، دارصادر
- الاصفهانی راغب: مفردات ألفاظ القرآن،، تحقیق: صفوان عدنان داودی ط: 1 دمشق، دارالقلم.
- الکووسی البغدادی(1405 ق) (1985 م): روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت، احیاء التراث العربی، ط: 4
- الجرجانی، علی بن محمد(1418ق) التعریفات،. تحقیق: ابراهیم الابیاری ط: 4.
- الجزائری، نور الدین بن نعمه الحسین الموسی (1408 ق) (1367 ش) فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الكلمات، تصحیح: محمد رضوان الدایه ط: 2 مکتب نشر الثقافه الاسلامیه.
- السیوطی جلال الدین، المزهرة، شرح و تصحیح. محمد احمد جاد المولی، محمد ابراهیم، محمد علی بجاوی،. دار احیاء الکتب العلمیه.
- السیوطی، جلال الدین(1363ش) الاتقان فی علوم القرآن، تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ دوم، منشورات الرضی.
- الشوکانی، محمد بن علی بن محمد(1423 ق) تفسیر فتح القدر، ط: 2 ریاض، مکتبه الرشد.
- صبحی الصالح، دراسات فی فقه اللغة، ط: 9 نشر أدب الحوزه.
- الطبرسی، ابو علی فضل بن حسین (1412ق) مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح: هاشم المحلاتی بیروت دار احیاء التراث العربی.
- العسکری، ابوهلال(1353): الفروق اللغویه، ط: قم، انتشارات بصیرتی.
- الفراهیدی خلیل احمد: کتاب العین، ، ط: 1 تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی. تصحیح: أسعد الطیب. قم، انتشارات اسوه.
- المراغی، احمد مصطفی(1394ق) تفسیر المراغی، ، ط: 3 بیروت، دارالفکر.
- المصطفوی، حسن: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،، طهران، انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب.
- منابع اینترنتی
- فی رحاب الاعجاز.عایشه عبدالرحمن(بنت شاطی) www.wat-an.com
- مجلات
- علوی مقدم، محمد مجله مشکوه ، عنوان مقاله: بلاغت قرآن کریم، شماره 2- بهار (1362)